

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

به نام خداوند خورشید و ماه

سپاس خدای را که پدرم را آفرید، این فرشته نخوی و فرشته روی را. و مادرم، اسوه صبر و مهربانی‌ها. در کتب آفرینشش آموختم تو را سپاس گویم،

استاد، تو را که اندیشه ام را تا یکرازه بردی. آنجا که بال‌هایم در سبزترین دشت‌های شاهنامه کسترش یافتند. من بودم و قلم و خدایی که سیب را

آفریده بود و روشنی را. من بودم و باران و عطر رنده‌ی گل‌های فردوسی. با او، تخت یزدگرد دوم، شایسته پور بهرام راتاج بر سر نهادم، با تمام

شاهان زیرستم. از آن میان، انوشیروان، هرمز و پرویز را سزاوار نیکوترین آفرین‌ها یافتم. با انوشیروان تا روم تاختم. با بهرام چوبین سپاه‌شاه

ترک را در هم شکستم و با پرویز بر کردار زشت شیرویه کریمتم. روزی که یزدگرد سوم، بر گاه‌نشست و پیام روزتاج‌گذاری را خواند، دانستم این‌گاه

و تاج‌دیری نباید که به دست تازیان، درم و دینار شود و رفت آن چه رفت. تا به غایت، راه و آیین پادشاهان فریبندرانمی‌دانستم، یافتم،

پیامبران بی‌کتابی بودند که رسالت خویش را بر دل‌ها بنشاندند بر استخوان و پوستینه‌ها. از ایشان آموختم بنویسم؛ شادزی استاد بخردم دکتر محمد

طاهری، و نیک فرجام باش، استاد نیک‌اندیشم دکتر عباس زارعی مهرورز. روزگار تان فرخ‌باد، استادان کران‌قدم، دکتر مهدی

شیرینیان، دکتر اسماعیل شفق، دکتر لیلیا هاشمیان. تو را نیز سپاس گویم، بستم، خواهرزاده‌ی نازنینم، محدثه، که میلاد آسمانی است، در دلم امیدها

آفرید.



دانشکده ادبیات و علوم انسانی

گروه زبان و ادبیات فارسی

پایان نامه:

برای دریافت درجه کارشناسی ارشد

عنوان:

بررسی تطبیقی تاریخ ساسانیان در شاهنامه

(از پادشاهی یزدگرد دوم تا پادشاهی یزدگرد سوم)

استاد راهنما:

دکتر محمد طاهری

استاد مشاور:

دکتر عباس زارعی مهرورز

پژوهشگر:

محمد مومنی ثانی

مهر ۱۳۸۸

تقدیم به:

پدر و مادرم که همیشه دعای خیرشان بدرقه‌ی راهم بود و به خواهرزاده‌ی عزیزم محدثه که زندگی دوباره ام را مایه‌ی تولد او، ستم.

نام خانوادگی دانشجو: مومنی ثانی

نام: محمد

عنوان پایان نامه: بررسی تطبیقی تاریخ ساسانیان در شاهنامه (از یزدگرد دوم تا یزدگرد سوم)

استاد راهنما: دکتر محمد طاهری

استاد مشاور: دکتر عباس زارعی مهرورز

مقطع تحصیلی: کارشناسی ارشد رشته: زبان و ادبیات فارسی گرایش: دانشگاه: بوعلی سینا

دانشکده: ادبیات و علوم انسانی تاریخ فارغ التحصیلی: ۱۴ / ۰۷ / ۱۳۸۸ تعداد صفحه: ۱۷۶

کلید واژه ها: ایران، فردوسی، تاریخ ساسانیان، تطبیق.

چکیده:

در شاهنامه، بخش پهلوانی، با مرگ رستم به پایان می‌رسد و بخش تاریخی، با تاج‌گذاری بهمن اسفندیار، آغاز می‌گردد. در بخش تاریخی، بازگفت رخدادها - برخی بیشتر، برخی کمتر- با افسانه‌ها درآمیخته‌اند. فردوسی، در یادکرد سرگذشت انوشیروان، هرمزد و پرویز، روایتی آمیخته از تاریخ و افسانه ارائه می‌دهد. لحن وی در این‌جا، گرم و پراحساس است. لیکن در یادکرد روزگار شاهان دیگر، لحنی خشک و رسمی دارد. روایت وی، این‌جا، روزنامه‌ای است. افسانه و اسطوره‌ای وجود ندارد و گاهی روایت آن‌قدر کوتاه است که برخی از حقایق تاریخی، بازنموده نشده است. فردوسی در یادکرد روزگار شاهانی که تاریخشان را با افسانه درآمیخته، منبع خود را، در برخی از موارد معرفی می‌کند ولیکن در یادکرد روزگار شاهان دیگر، منبع خود را ذکر نمی‌کند.

**فهرست:**

۱	بررسی تطبیقی تاریخ ساسانیان در شاهنامه (از پادشاهی یزدگرد دوم تا یزدگرد سوم)
۱	چکیده:
۵	تعریف مسأله و بیان نکات اصلی تحقیق
۵	سابقه و ضرورت انجام پژوهش
۶	اهداف تحقیق
۶	پرسش های مطرح شده
۶	روش تحقیق
۷	نقد منابع
۱۱	مقدمه
	<b>فصل اول: خسرو اول انوشروان</b>
۲۲	۱-۱ خسرو اول انوشروان در شاهنامه
۲۴	نامه‌ی انوشیروان به کارداران باژ و ساو
۳۲	داستان نوشزاد با کسری
۳۴	داستان بوزرجمهر
۳۵	داستان مهبود با زروان
۳۸	رزم خاقان چین با هیتالان
۴۰	داستان در نهادن شطرنج
۴۱	داستان طلخند و گو
۴۳	داستان کلیله و دمنه

۴۵.....	داستان کسری با بوزرجمهر
۴۸.....	توقیع نوشین روان
۵۱.....	نامه ی کسری به هرمزد
۵۳.....	سخن پرسیدن موبد از کسری
۵۳.....	وفات یافتن قیصر روم و رزم کسری
۵۵.....	برگزیدن کدخدایی برای ایران
<b>۵۸.....</b>	<b>۲-۱ انوشروان در سایر متون تاریخی</b>
۵۹.....	تقسیم ایران به چهار اسپاهبذی
۶۱.....	اصلاح اساسی انوشیروان در مورد باژ و خراج
۶۳.....	خبر ترتیب سپاه و اقطاع دادن انوشروان
۶۴.....	جنگ با رومیان
۶۸.....	داستان نوشزاد با کسری
۷۲.....	داستان بوزرجمهر
۷۳.....	داستان مهبود با زروان
۷۴.....	رزم خاقان چین با هیتالان
۷۷.....	داستان درنهادن شطرنج
۷۹.....	داستان طلخند و گو
۸۰.....	داستان کلیله و دمنه
۸۲.....	داستان کسری با بوزرجمهر
۸۴.....	توقیع انوشیروان
۸۷.....	نامه کسری به هرمزد

۸۷.....	سخن پرسیدن موبد از کسری
۸۷.....	وفات یافتن قیصر روم و رزم کسری
۸۸.....	داستان کفشگر
۹۰.....	روایات خاص از سرگذشت این پادشاه
۹۱.....	مدت پادشاهی انوشروان
<b><u>فصل دوم: هرمزد</u></b>	
۹۲.....	۱-۲ هرمزد در شاهنامه
۱۱۰.....	۲-۲ هرمزد در سایر متون تاریخی:
۱۲۱.....	مدت پادشاهی:
<b><u>فصل سوم: خسرو پرویز</u></b>	
۱۲۲.....	۱-۳ خسرو پرویز در شاهنامه
۱۴۸.....	۲-۳ خسرو پرویز در سایر متون تاریخی
۱۵۲.....	جنگ با رومیان
۱۵۴.....	داستان شیرین
۱۵۵.....	قتل پرویز
۱۵۷.....	مدت پادشاهی پرویز
۱۵۷.....	نتیجه‌گیری
۱۷۷.....	فهرست منابع و مأخذ



### تعریف مسأله و بیان نکات اصلی تحقیق:

در شاهنامه، بخش پهلوانی، با مرگ رستم پایین می‌یابد و بخش تاریخی، با آغاز کار بهمن اسفندیار، آغاز می‌گردد. در بخش تاریخی، برخی از روایات، بیشتر و برخی کمتر، با افسانه‌ها آمیخته است. بخش ساسانیان، با حدود هفده هزار بیت، بیش از یک سوم کتاب را تشکیل داده است و بیشتر بخش تاریخی شاهنامه را در بر می‌گیرد. با آن‌که این بخش نیز، دارای مطالب افسانه‌ای است ولی باز، از نظر مطالب تاریخی، اهمیت بسیار زیادی دارد. با این وجود، چنین نیست که تمام داستان‌های مندرج در این بخش را تاریخی به حساب آوریم، از آن‌که در میان آن‌ها، داستان‌های مختلف عامیانه، اساطیری، عارفانه، شاعرانه، سیاسی - اجتماعی و عاشقانه دیده می‌شود. بنابراین، تنها بعضی از قسمت‌های تاریخی شاهنامه را می‌توان تاریخ واقعی گذشتگان نامید.

در این پژوهش، برآنیم تا میزان سندیت تاریخی بخش مربوط به ساسانیان را به روایت شاهنامه‌ی فردوسی؛ یعنی از پادشاهی یزدگرد دوم تا پایان دوران یزدگرد سوم (پایان پادشاهی ساسانیان)، به طور دقیق معین کرده و نیز، چگونگی ورود افسانه و حماسه را در این بخش از شاهنامه، تجزیه و تحلیل نماییم.

نکات اصلی در این پژوهش، عبارتند از: بررسی تاریخ ساسانیان، بخش تاریخی شاهنامه و حماسه و اسطوره‌های موجود در بخش تاریخی شاهنامه‌ی فردوسی.

### سابقه و ضرورت انجام پژوهش:

منظوم بودن شاهنامه‌ی فردوسی، بر اهمیت تاریخی این کتاب، سایه‌ی افکنده و سبب شده است که پژوهش‌گران، بیشتر به جنبه‌ی ادبی و داستانی کتاب توجه کنند و موضوعات فراوانی که به‌ویژه در بخش ساسانیان، در زمینه‌های گوناگون تاریخی و فرهنگی، قابل بررسی است، مغفول مانده است. البته به صورت پراکنده، تحقیقاتی در باب مطابقت اسناد تاریخی و محتوای شاهنامه انجام شده است، اما تاکنون، به صورت کامل، مطالعه‌ی تطبیقی و همه‌جانبه، صورت نگرفته است.

## اهداف تحقیق:

در این پژوهش، قصد داریم، تا با بررسی تطبیقی شاهنامه با تواریخ کلاسیک ایران، رنگ اسطوره و افسانه را از بخش تاریخی شاهنامه، همانا بخش مربوط به ساسانیان، بزدااییم. در ضمن، مواردی از تاریخ که به توسط فردوسی مورد توجه قرار نگرفته است و یا چکیده‌ی ناقصی از آن‌ها آورده است، باز نموده می‌شود.

## پرسش‌های مطرح شده:

۱. آیا فردوسی در تدوین تاریخ ساسانیان از منابع مکتوب استفاده کرده است؟
۲. آیا منابع تاریخی معاصر فردوسی، وجوه مشترکی با مندرجات شاهنامه دارند؟
۳. آیا در تاریخ ساسانیان، به روایت شاهنامه‌ی فردوسی، افسانه و اسطوره وجود دارد؟

## روش تحقیق:

روش انجام تحقیق در این پژوهش، مطالعه‌ی کتابخانه‌ای و اسنادی می‌باشد. منابع اصلی ما در این پژوهش، شاهنامه و منابع کلاسیک تاریخ ایران، نگارش یافته در ادواری نزدیک به دوره‌ی نگارش شاهنامه‌ی فردوسی است. نخست، چکیده‌ای از روایت فردوسی، با حفظ اجزای اصلی روایت، ذکر می‌شود و پس از آن، روایات متعدد در تواریخ کلاسیک آورده می‌شود. در خلال ذکر روایات منابع کلاسیک تاریخ ایران، به بررسی تطبیقی روایات مذکور با روایت شاهنامه پرداخته شد. در پایان، در بخش نتیجه‌گیری، میزان سندیت روایت فردوسی، مورد تحقیق قرار می‌گیرد و موارد افسانه‌ای و اسطوره‌ای نیز، مورد تحلیل قرار می‌گیرد.

## نقد منابع

به جرئت می‌توان گفت که، ثعالبی یکی از مورخین بزرگی است که به شیوه‌های پژوهشی علمی اشراف دارد. وی به تاریخ به چشم تاریخ نگریسته، هرگز در صدد شاخ و برگ دادن به وقایع نیست. وی شاید از معدود کسانی است که تاریخ را از خرافات دور نگاه داشته است. خرافات را یک‌سره حذف کرده، و این شاید از جهتی دیگر نیز بوده باشد، و آن این‌که؛ نتوانسته بود تفسیری خردپسندانه برای این رخدادهاى متافیزیکی بیابد. در شاهنامه‌ی او، ذکر اژدهایی که در آب زندگی کند و مردم را بیاورد، دیده نمی‌شود. وی، نه به تاریخ به چشم دسته‌ای از رخدادهاى غیرطبیعی نگریسته و نه پهلوانانش اشخاصی ماوراء بشرند.

ارزش کار ثعالبی در این است که، از منابع گوناگون در نوشتن تاریخ خود بهره برده است. در طول کتاب، مثلاً صفحه‌ی ۳۱؛ آن‌جا که مطلبی درباره‌ی منوچهر آورده، مستقیم به منبع خود، که همانا تاریخ طبری است، اشاره می‌کند.<sup>۱</sup> در جای دیگری نیز، به ذکر نام ابن‌خردادبه در بیان روایتش پرداخته، که مشخص می‌شود، وی المسالک والممالک را دیده و خوانده است.<sup>۲</sup>

از دیگر نکات مهم موجود در شاهنامه‌ی ثعالبی، آن است که، مؤلف، آن‌جا که درباره‌ی یک رخداد، دو روایت وجود دارد، می‌کوشد، هر دو روایت موجود را ذکر کند. وی هیچ‌گاه یک روایت را موثق‌تر از دیگر روایت ندانسته و هر دو یا سه روایت را، در پی هم، ذکر می‌کند.

گاهی، روایتی از فردوسی، تنها یک روایت مشابه دارد و آن روایت را در هیچ منبعی نمی‌توان یافت. این روایت معادل روایت شاهنامه را فقط ثعالبی ذکر کرده است.

---

<sup>۱</sup> رجوع شود به: ابومنصور عبدالملک بن محمد بن اسمعیل ثعالبی، شاهنامه ثعالبی (در شرح احوال سلاطین ایران) ترجمه محمود هدایت، تهران، انتشارات چاپخانه مجلس، ۱۳۲۸ ص ۳۱.  
<sup>۲</sup> رجوع شود به: همان ص ۲۹۰.

دکتر زرین کوب می‌نویسد: «در تاریخ‌نویسی مسلمین، یک خاصیت بارز عبارت است از علاقه‌یی که قوم به احوال امم مختلف دیگر داشته‌اند. نه فقط درباره‌ی بابل، مصر، ایران، یهود، یونان و روم، اطلاعات امثال مسعودی، یعقوبی، دینوری و طبری مبتنی بر مآخذ قابل اعتماد است، بلکه در باب اقوام هند، سودان، ترک، چین و فرنگ هم، در آثار بیرونی، مسعودی، یعقوبی، ابن‌اثیر و رشیدالدین فضل‌الله، معلومات دقیق هست و حاکی از دقت و کنجکاوی.»<sup>۱</sup>

منبع مهم و برجسته در نگارش این پایان‌نامه، تاریخ طبری است. روایت طبری (و در مواردی آن‌چه بلعمی افزوده است)، معمولاً مفصل‌ترین روایت است. در بیشتر موارد تاریخی، تاریخ طبری و شاهنامه هر دو روایت واحدی دارند.

زرین کوب بر آن است که «..... طبری، حوادث را فقط بر اصل مشیت [و تفکرات جبرگرایانه] تعبیر می‌کرد.»<sup>۲</sup> در حالی که، «ابوعلی مسکویه، در تجارب‌الامم، به تبیین حوادث، بیشتر اهمیت می‌دهد تا به نقل روایت.»<sup>۳</sup> منبع با ارزش دیگر که در این پژوهش مورد استفاده قرار گرفت، کتاب اخبار ایران از الکامل ابن‌اثیر است. دکتر باستانی پاریزی، در مقدمه‌ی تاریخ ایران از الکامل ابن‌اثیر، ذکر می‌کند که ابن‌اثیر، در نوشتن بخش ساسانیان، بیشترین تأثیر را از تاریخ طبری گرفته است.

بر اساس پژوهش نگارنده، در بررسی تطبیقی رخدادهای دوران پادشاهی یزدگرد دوم تا یزدگرد سوم، میان دو کتاب تجارب‌الأمم مسکویه و الکامل ابن‌اثیر (بر اساس کتاب اخبار ایران از الکامل ابن‌اثیر)، این دو روایت، در بیشتر موارد عیناً جملاتی مشابه هم می‌آورند. بی‌شک، آن‌دو، متنی به عنوان متن مشترک در اختیار داشته‌اند. البته تفاوت‌هایی نیز میان این دو کتاب وجود دارد و این تفاوت‌ها معمولاً یا شامل بخش‌هایی است که

<sup>۱</sup> عبدالحسین زرین کوب، کارنامه‌ی اسلام، تهران، چاپ دوم، امیرکبیر، ۱۳۵۵ ص ۸۷.

<sup>۲</sup> همان ص ۹۱.

<sup>۳</sup> همان ص ۹۱-۹۰.

مسکویه بر کتاب خویش افزوده است و یا شامل جزئیاتی است که ابن‌اثیر آن‌ها را از سایر متون بر متن مشترک اصلی افزوده است. برای نمونه، در خلال رخداد‌های دوران هرمز، مسکویه، جملاتی از زبان شاه هیتلان نقل می‌کند که در روایت ابن‌اثیر وجود ندارد. در روایت ابن‌اثیر از دوران یزدگرد دوم، اشاره شده بود که پادشاه، نرسی را با سپاهی بزرگ روم فرستاد و وی آن‌ها را وادار به بازگزاری به ایران کرد. حال آن‌که چنین چیزی در روایت مسکویه وجود ندارد.

در کتاب ابن‌اثیر، علت جنگ پیروز با خشنواز ذکر نشده است ولیکن، مسکویه برای آن این‌گونه دلیل آورده که «هیتلان مردباز بوده و کارهای زشت می‌کرده‌اند. این بود که پیروز با پنداری نیک، راهی سرزمین ایشان شد.»<sup>۱</sup>

بنا به تحقیق، مروج‌الذهب، آن متن مشترک مسکویه و ابن‌اثیر نیست. زیرا در این کتاب، روایات بسیار کوتاه و جزئی است. در مواردی، مشاهده شده که مسکویه از متون پهلوی (و شاید هم ترجمه‌ی عربی آن‌ها) نظیر کارنامه‌ی انوشیروان نیز بهره برده است. این بخش، که شامل اتوبیوگرافی انوشیروان نیز می‌باشد، به لحاظ حجم، بخش زیادی از تاریخ ساسانیان را در این کتاب به خود اختصاص داده است.

تاریخ گردیزی، منبع دیگری است که در این پژوهش، مورد استفاده قرار گرفت. از نکات جالب در این کتاب که نقطه‌ی اشتراک آن با فارس‌نامه‌ی ابن‌بلخی نیز هست، در باب تقسیم‌بندی پادشاهان دودمان ساسانی است. مؤلف، این سلسله را به دو بخش تقسیم کرد. بخش اول، با عنوان، «ملوک طبقه‌ی چهارم: ملوک ساسانیان» که از اردشیر الجامع بن بابک آغاز، و به قباد بن فیروز ختم می‌شود. بقیه‌ی پادشاهان ساسانی را به عنوان طبقه‌ی پنجم ذکر کرده است. بخش دوم، با عنوان «طبقه‌ی پنجم، که ایشان را اکاسره گویند» و از انوشیروان عادل آغاز، و به یزدجرد بن شهریار ختم می‌شود.

<sup>۱</sup> ابوعلی مسکویه رازی، تجارب‌الامم، ترجمه‌ی ابوالقاسم امامی، تهران، چاپ اول، انتشارات سروش، ج ۱، ۱۳۶۹ ص ۱۲۰.

در میان منابع، سنی ملوک الأرض و الأنبیا یا تاریخ پادشاهان و پیامبران حمزه اصفهانی، به ذکر لباس و شکل ظاهری پادشاهان پرداخته است که بی‌شک، این گزارش حاصل تورق خدای‌نامه‌های مصور است. اخبارالطوال دینوری، نیز یکی از منابع با ارزش بود که در مواردی برای تطبیق نام‌ها گره‌گشا بود.

نگارنده، در این پژوهش و تطبیق، کتاب نولدکه (تاریخ ایرانیان و عرب‌ها در زمان ساسانیان) و نیز آثار کریستین‌سن را به عنوان پایه‌ی کار تعریف نکرده است، از آن جهت که، منابع درجه‌ی اول وی، همه در دسترس بود، ولیکن، از تعلیل‌ها و نیز ارجاعاتشان به متون غیر اسلامی، نظیر متون سریانی، عبری، ارمنی و رومی استفاده فراوان برده است.

منبعی که در کنار سایر منابع، از اهمیت خاصی برخوردار است، کتاب تاج جاحظ است که در برخی موارد، بازنویسی خدای‌نامه‌هاست. در این کتاب، داستان‌ها و حکایاتی درباره‌ی پادشاهان ساسانی موجود است که باعث شد، این کتاب منبع درجه‌ی اول در ذکر این داستان‌ها به‌شمار آید. با این حال، در این پژوهش تطبیقی، به علت همین غرابت حکایات، کمتر مورد استفاده قرار گرفت. کتاب دیگری از جاحظ، که در این پژوهش مورد استفاده قرار گرفت، المحاسن و الاضداد بود که آن نیز حکایات خاصی از روزگار ساسانیان در خود داشت.

## مقدمه

بخش تاریخی شاهنامه، از تاج‌گذاری اردشیر بابکان آغاز می‌شود. در این بخش، یادکرد روزگار برخی از پادشاهان، در چند بیت، و برخی دیگر چندصد بیت سروده شد. در میان پانزده پادشاهی که در این پایان‌نامه مورد بررسی قرار می‌گیرند، نسبت به سه چهره‌ی ممتاز پادشاهی ساسانی؛ انوشیروان، هرمزد و پرویز، از جایگاهی نسبتاً فروتر برخوردارند و بررسی تاریخشان، چندان با اهداف این رساله سازگار نمی‌نماید و لازم نیست در فصلی مجزا آورده شوند به همین جهت، در این‌جا، نخست به بررسی تطبیقی تاریخ این دوازده پادشاه پرداخته می‌شود، سپس، تاریخ سه پادشاه بزرگ نیمه‌ی دوم روزگار ساسانیان مورد تحلیل و بررسی قرار می‌گیرد.

این دوازده پادشاه، پادشاهانی هستند که تاریخشان تاریخی خشک و روزنامه‌ای است. البته، این بدان معنا نیست که آن‌چه در این بخش‌ها به عنوان تاریخ از آن یاد می‌شود، مورد تأیید سایر تواریخ بوده باشد. از نکات مهم قابل‌ذکر، در این‌جا، این است که، فردوسی در یادکرد این پادشاهان منبع خویش را معرفی نمی‌کند. سخن شاهنامه در این قسمت‌ها، کوتاه است. افسانه‌ای وجود ندارد. تاریخ در این‌جا مختصر شده است. در مواردی، در روایت شاهنامه بخش‌های زیادی از تاریخ محذوف است. در این‌جا، برای سهولت در بررسی و نیز انسجام بیشتر در ذکر مطالب، این پادشاهان به دو دسته تقسیم می‌شوند.

## الف): پادشاهان پیش از انوشیروان

در میان این پادشاهان، قباد، دارای اهمیت فراوانی است. هر چند روایت روزگار وی چندان غیر تاریخی نمی‌نماید، لیکن در یادکرد روزگار وی در شاهنامه، جابه‌جایی‌های مهمی در ذکر رخداد‌های تاریخی وجود دارد. این‌گونه که، رخداد‌های پس از مزدکی شدن قباد، به عنوان رخداد‌های پس از قتل سوخرا (در شاهنامه: سوفزای) آورده شد.

در برخی تواریخ نظیر تاریخ طبری، اصولاً مطالب عمده‌ی سرگذشت یک پادشاه، غیر از آن چیزی است که در شاهنامه یاد شد. مثلاً در تاریخ طبری، در یادکرد روزگار یزدگرد دوم، نویسنده، از رخدادی کاملاً تاریخی سخن به میان آورده که در شاهنامه نیامده است. رخداد مذکور، باژگزارای روم و نبرد ایران با رومیان، به فرماندهی مهر نرسی، وزیر و موبد موبدان یزدگرد، که با سپاهی بی‌شمار به روم رفت و در جنگی بدون خون‌ریزی، رومیان را وادار به پرداخت باژ کرد.<sup>۱</sup>

در مورد دیگری، هر چند به زعم شاهنامه، ظهور هیتالان در تاریخ سیاسی کشور ایران، از زمان پیروز و پناهنده شدن او به این کشور است، در پژوهش‌های جدید، آغاز نبردهای ایرانیان با این اقوام، در دوران یزدگرد دوم است. همو بود که قبایل هیونی «چول» و «کیداریان» را درهم شکست.<sup>۲</sup>

ظاهراً این ضعف در اطلاعات و به تبع آن در بازگفت تاریخ یزدگرد دوم، تنها مربوط به شاهنامه نیست. چنان‌که در برخی از منابع نظیر مروج‌الذهب و تاریخ گردیزی، تنها به ذکر کارهای عمرانی و بناهای ساخته شده به توسط وی، پرداختند و عملاً اطلاعات قابل تطبیقی از وی به دست نمی‌دهد. حتی حکایت موجود در روایت مسعودی از وی، روایتی خاص است که در سایر متون خبری ذکری از آن به میان نیامده است.

فردوسی در یادکرد سرگذشت هرمز، از اسطوره و افسانه کاملاً جدا شده است. لحن وی در این جا نیز، روزنامه‌ای و خشک است. روایت وی را، می‌توان برگزیده‌ای از روایات متعدد دانست. در این جا، در همان اجزای تاریخی نیز، میان روایت شاهنامه و روایات موجود در تواریخ کلاسیک، تفاوت‌های عمده‌ای وجود دارد. مثلاً در روایت شاهنامه، یزدگرد خود، هرمز را به جانشینی برگزید. لیکن در تواریخ کلاسیک، هرمز، چونان غاصبی نموده آمد که حتی

<sup>۱</sup> رجوع شود به: محمد بن جریر طبری، تاریخ‌نامه‌ی طبری، ترجمه ابوعلی بلعمی، تهران، انتشارات سروش، ج ۱، ۱۳۷۸ ص ۶۵۷.

<sup>۲</sup> رجوع شود به: عنایت‌الله رضا، ایرانیان و ترکان در روزگار ساسانیان، چاپ دوم، انتشارات علمی فرهنگی، تهران، ۱۳۷۴ ص ۳۱۲-۳۰۶.



نطق تاج‌گذاریش نیز، بر جا نمانده است. در مورد دیگری، حتی فرجام این پادشاه، از موارد اختلاف روایت شاهنامه و روایات منابع کلاسیک تاریخ ایران است.

این لحن خشک و روزنامه‌ای، در یادکرد روزگار پیروز و بلاش نیز دیده می‌شود. در بازگفت روزگار این‌دو پادشاه نیز، در روایت شاهنامه، نقل رخداد‌های تاریخی دارای اختلافات عمده‌ای با روایات منابع کلاسیک است.

درباره‌ی یادکرد روزگار پیروز، روایت شاهنامه، فشرده‌ی روایاتی نظیر روایت طبری است. لحن کلام، اینجا نیز، به مانند سخن درباره‌ی یزدگرد و هرمز، رسمی است. دست کم، آن احساسی که در برخی روایات، نظیر روایت بیرونی دیده می‌شود، وجود ندارد. هیچ موردی که به افسانه نزدیک باشد، دیده نمی‌شود. لیکن در قسمت‌هایی از روایت، نظیر تعداد جنگ‌های پیروز با هیاطله، ایجاز دیده می‌شود. بدین معنی که، به جای دو جنگ مجزا، از یک جنگ که در حقیقت، ترکیبی از رخداد‌های هر دو جنگ است، سخن به میان آمده است.

از بخش مربوط به روزگار قباد، در اجزایی از تاریخ، آثاری از افسانه دیده می‌شود. البته این بدان معناست که افسانه‌های موجود، در حقیقت، روایت افسانه‌گون از رخداد‌های تاریخی است و نه این‌که به مانند یادکرد سه پادشاه پس از قباد، افسانه‌های موجود، در ژرف‌ساخت خود، هیچ رخداد تاریخی ندارند.

در شاهنامه، مهم‌ترین رخداد‌های دوران قباد، قتل سوفزای و پیدایش مزدک و آیین اوست. در حقیقت، در روایت شاهنامه، از رخداد بزرگی چون جنگ قباد با رومیان، هم‌چون رخدادی حاشیه‌ای، که از نظر اهمیت، هم‌ردیف یادکرد شهرهای ساخته‌شده به فرمان این پادشاه، دانسته شد.

روایت قتل سوفزای را، نویسندگان نظیر طبری، دینوری، ابن‌اثیر و ثعالبی تأیید می‌کنند لیکن، هیچ‌کدام این قتل را، دلیل خلع وی از قدرت نمی‌دانند. در اکثر روایات، موافق با شاهنامه، کشنده‌ی سوفزای، شاپور رازی است. لیکن، تنها شاهنامه، بر آن است که قباد، سوفزای را به جهت ترس از قدرت فراوان و نیز تکبر و زیاده‌خواهی‌هایش از میان برداشت. برخی از روایات، نظیر روایت پروکوپیوس، سوفزای قربانی حسادت نزدیکان شاه

شده است. چنین موضوعی را از لحن فردوسی نیز می‌توان دریافت. در این روایت مردم پس از شورش و برکناری قباد، کسانی که شاه را بر این کار واداشته بودند، به کین سوفزای کشتند.

روایت شاهنامه از گریز قباد به سوی هیاطله، با تطبیق آن با سخن پروکوپئوس و طبری، از دخالت افسانه در آن خبر می‌دهد.

روایت شاهنامه، درباره‌ی مزدک، از برخی جهات، با دیگر روایات، تفاوت‌هایی دارد. مهم‌ترین تفاوت در این است که، فردوسی رخداد خلع قباد را که در سایر تواریخ، به علت پذیرش کیش مزدک از سوی وی دانسته شده بود، در زمره‌ی رخدادهای پس از قتل سوخرا دانسته است. در حقیقت، بخشی از اجزای تاریخی داستان قتل سوخرا، با اجزای تاریخی داستان مزدک، جابه‌جا شده است.

روایت فردوسی از جنگ با رومیان، بسیار کوتاه و موجز است. البته، در سایر منابع نظیر تاریخ یعقوبی، مروج‌الذهب مسعودی، سنی ملوک‌الارض و الانبیاء حمزه اصفهانی و... نیامده است. تنها روایت دقیق و کامل، روایت پروکوپئوس رومی است. در منابع تاریخی درجه اول، که در این پژوهش مورد استفاده قرار گرفتند، بیشترین مطالب در مورد این پادشاه، نبرد او برای تصاحب مجدد قدرت، قتل سوخرا و ظهور مزدک است. بنابراین، به سایر رخدادها، التفاتی نشده است.

#### پادشاهان پس از خسرو پرویز

بزرگترین و مهم‌ترین پادشاه این دسته، یزدگرد سوم است. یادکرد روزگار شاهان در این جا، به مانند دو پادشاه نخست از دسته اول است. تاریخ، خشک و روزنامه‌ای و به دور از لفظ‌پردازی‌های شاعرانه بیان می‌شود. منابع فردوسی در این جا نیز، به جز در آغاز مرثیه‌ای در روزگار یزدگرد سوم و در هنگام قتل رستم، معرفی نمی‌شود. پادشاهان این دوره، به لحاظ تاریخی، پادشاهانی ضعیف‌اند و اندک روزگاری که بر تخت نشستند، به آن‌ها مجال برای نشان دادن قدرت و شکوه نداده است. یادکرد روزگار برخی از پادشاهان، تنها در چند بیت خلاصه می‌شود.

حماسه و اسطوره‌ای وجود ندارد، لحن حماسی فردوسی در آخر شاهنامه، یعنی؛ در یادکرد جنگ‌های رستم فرخ-زاد و نیز چگونگی قتل یزدگرد سوم، آن‌چنان احساسی و حماسی نیست که در یادکرد پادشاهانی چون پادشاهان کیانی آمده است.

نخستین پادشاه، پس از پرویز، شیرویه پسر اوست که تاج و تخت را با کودتا به‌دست آورد. در همان روز تاج‌گزاری، شیرویه اتهامات پنج‌گانه‌ای را به پدرش نسبت می‌دهد. این اتهامات مورد اتفاق همه‌ی تواریخ است، جز آن‌که در تواریخ، بعضی از اتهامات به دو یا سه اتهام تفکیک شدند و بدین ترتیب، در شمار اتهامات اختلاف به-وجود آمده است.

در این‌جا، روایت شاهنامه تا حدودی غیررسمی است و با احساس و عاطفه همراه شده است. همین امر باعث شد، جزئیاتی ذکر شود که در تواریخ موجود نیست و حتی به نظر می‌رسد در مواردی، نویسندگان خدای-نامه و منابع فردوسی سخنان قلبی خویش یا نویسندگان تاریخ غیرعلمی دوران شیرویه را به روایت راه داده باشند. مویه کردن اشتهاد و خرادبرزین پس از شنیدن سخنان پرویز و نیز، خون گریستن شیرویه بر بیدادی که خود بر پدر رانده است، از این دست موارد است. البته گاهی نیز، شاهنامه اجزای تاریخ را برای موثر کردن کلام خویش، کاملاً تغییر داده است. مثلاً از کشنده‌ی پرویز وصفی به دست می‌دهد که بیشتر وصف دیوان و جادوگران است حال آن‌که این شخص، در تواریخ این‌قدر منفور نیست.

یکی از موارد مورد اختلاف میان روایت شاهنامه و سایر متون تاریخی، ذکر چگونگی قتل پرویز و نیز مرگ شیرویه است. تمام روایات، از مرگ شیرویه بر اثر بیماری (طاعون) سخن گفته بودند حال آن‌که شاهنامه برآن است وی را زهر دادند. نکته‌ی این‌جاست که، حتی ثعالبی که در موارد فراوانی، روایت وی، همانند روایت شاهنامه است، نظر طبری و دیگران، مبنی بر مرگ شیرویه بر اثر طاعون را تأیید کرده است. در سایر موارد، روایات تواریخ تا حدودی موافق با روایت شاهنامه است.

روایت فردوسی، در یادکرد روزگار اردشیر شیروی، خشک و رسمی است. عاطفه و احساس، در بازنمود سرگذشت این شاه نقشی چندانی ندارد. هیچ افسانه و اسطوره‌ای نیز ذکر نشده است و تمام بازگفت روزگار او در خلال چند بیت آمده است.

برعکس روایت شاهنامه، روایت ثعالبی، بسیار عاطفی است. در روایت فردوسی، به وقایع خارج از ایران-شهر مطرح نمی‌شود، لیکن، در روایت دیگران مثلاً ثعالبی، از سرازیر شدن دشمنان به ایران خبر داده شد. در همه‌ی روایات، کشنده‌ی اردشیر شهربراز نام دارد که معادل گراز در شاهنامه است، لیکن، در شاهنامه ثعالبی، موافق با شاهنامه فردوسی، کشنده‌ی اردشیر، خسروپیروز<sup>۱</sup> است. البته فردوسی برآن است که این شخص، اردشیر را خفه کرد ولیکن، ثعالبی می‌نویسد که او را زهر داده بود. مسعودی، به جای نام گراز یا شهربراز، نامی دیگر (شهریار) ذکر می‌کند که احتمالاً تصحیف شهربراز بوده باشد.

از نکات مهم در این فصل این، یکی این است که فردوسی نام وزیر اردشیر را پیروز خسرو دانسته و برآن است که، وی خود اردشیر را کشته است، لیکن در سایر منابع، نام وزیر اردشیر، مه‌آذرگشسب است و او تا آخرین لحظه‌ی زندگی، به پادشاه و کشورش، وفادار مانده بود. نکته دوم آن‌که، فردوسی، مدت شاهی وی را ذکر نکرده است. در این‌جا نیز، منبع فردوسی معرفی نشده است.

در میان همه‌ی پادشاهان شاهنامه، تنها دو پادشاه نطق روز تاج‌گذاری ندارند، یکی هرمز پسر پیروز و دیگری، فرایین گراز غاصب پادشاهی است. کشنده‌ی وی، اسپهبدی دلاور، به نام هرمز شهران گراز، از مردم استخر است. در روایت شاهنامه از یادکرد روزگار گراز، افسانه و اسطوره‌ای ندارد و حتی رسمی‌تر از روایت ثعالبی است و در مواردی، مورد تأیید تاریخ نیست. در این روایت چندبیتی، اغراقی از جنس اغراق‌های اساطیری دیده می‌شود.

<sup>۱</sup> در شاهنامه فردوسی، پیروز خسرو. مشخص نیست کدام اسم، اضافه مقلوب دیگری است.